

## بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در این بود که آیا امر غیرى امکان تقرب به آن هست یا نه آقای صدر و آخوند فرمودند امکان تقرب نیست. بیانشان گذشت. ولی به نظر ما امر غیرى مانند امر نفسى داعویت دارد و همه حرف های آنان شبیه در مقابل بدیهی است و مثل این است که کسی بگوید روز نیست.

مدعا این است که امر مولوی خواه نفسى یا غیرى یا طریقى داعویت دارد. به کرات گفتیم که در هر امر نفسى دو مطلب هست:

1) چرا به صلوات امر کردی؟ میگوید: چون مصلحت و فایده دارد. میتوانستی ارشاد کنی؟ میگوید چون ممکن است کسی به خاطر مصلحت انجامش ندهد لذا امر کردم تا داعی شود بر انجام این را غرض در جعل میگویند.

پس غرض در جعل این است که امر احتمال داعویت داشته باشد تا عبد را حرکت دهد. لذا برای غافل و عاجز جعل تکلیف عقلا محال است چون داعویت برای غافل معنا ندارد چون حرکت ندارد.

ان قلت: این مطلب در اوامر نفسى صادق است. ولی در امر غیرى این چنین نیست چون فرقی بین غرض از متعلق است. ولی در غرض از جعل فرقی ندارند. چون امر طریقى یک غرضى دارد و آن اینکه اگر واقع باشد منجز است. درست است که میگوید امر واقعی حرکتش میدهد ولی آیا اگر ثقه بر امر واقعی قائم نمیشد حرکتش میداد؟ و لذا امر واقعی به پشتوانه این خبر ثقه ای که قائم شد باعث شد که حرکت بدهد لذا این دخیل در داعویت است.

حال ما اسمش را میگذاریم تنجیز ولی لبش همین است که در واقع عبد را میخواهد حرکت دهد. حال سراغ امر غیرى میرویم و میگوییم اگر امر غیرى داعویت ندارد چرامولا آن را جعل کرده؟ پس حتما غرض دارد و گرنه چرا جعل کرد؟ حال که غرض دارد سوال میکنیم غرضش از امر چیست؟ بگوییم در امر نفسى خود حرکت نحو المتعلق باشد ولی در امر غیرى غرض توصل به ذی المقدمه باشد. میگوییم حق باشما است. اینکه غرض از مقدمه وصول به ذی المقدمه باشد این باعث میشود که متعلق امر غیرى کوچک شود. متعلق امر غیرى میشود توصل به قصد ذی المقدمه. و این موجب نمیشود که امر داعویت نداشته باشد. بله کسانی که میگویند امر مطلقا امر غیرى تعلق میگیرد به ذات مقدمه، نه مقدمه موصله نه مقدمه به قصد توصل، یقه آنان را باید گرفت که غرض مولا ضیق است امر هم باید مطابق غرض او باشد.

میگوییم وقتی غرض توصل به ذی المقدمه است چه چیز او را دعوت میکند؟ امر به ذی المقدمه. میگوییم درست است ولی امر به مقدمه هم دعوت دارد. مثلا مولا امر به صلوات میکند در نهایت برای این است به غرضش برسد. یعنی غرض از امر به صلوات برای این است که عبد به غرضش برسد، مولا به غرضش برسد ولو آن غرض در عبد باشد. اگر جایی بفهمیم امر مولا غرض ندارد در این صورت دیگر امر داعویت ندارد. مثلا در توصلیات اگر میتی را دفن کردند بدون قصد قربت. امر مولا امتثال شده؟ نه چون همه میگویند در امتثال قصد امر شرط است و باید دوباره دفن شود. مگر دفن نیست؟ میگوییم بدون قصد امر بوده همانگونه که میت در دار غصبی را باید از قبر در بیاوریم و دوباره دفن کنیم. چون صحیح نیست و بدون غرض مولا دفن شده پس اگر کسی بدون قصد قربت دفن کرد چرا نباید دوباره دفن شود و فرق این با دفن در دار غصبی چیست؟!

فرقشان این است که غرض مولا حاصل شده حالا غرض مولا حاصل شده یا امری نیست یا اگر هم باشد داعویت ندارد.

پس در واقع در امر نفسی آنچه حرکت میدهد رسیدن به غرض مولا است. لکن اگر بخواهد به غرض مولا برسد دو راه دارد:

یکی اینکه بگوید نماز میخوانم به خاطر اینکه به کمال و به غرض مولا برسم. یک راه این است که بگوید من نماز میخوانم چون مولا امر کرده. چون میدانم هرگاه امر به چیزی میکند حتماً امر به چیزی کرده که مرا به کمال میرساند پس قصد امر مولا قصد غرض مولا است به مقصودنهایی رسیده ام بله دو راه دارد. یک راه بگوید قصد امر چیست دیگر؟ در بحث توصلی و تعبدی هم همه میگویند خود آخوند هم میگوید که قصد قربت منحصر در قصد امر نیست و یکی اش قصد امر است.

حال می‌آییم در امر غیری میگوید من می‌خواهم ذی المقدمه را انجام دهم و از این طرف چون میدانم به ذی المقدمه نمیرسم مگر به اتیان ذی المقدمه، امر نفسی به ذی المقدمه داعی میشود و من را حرکت میدهد مثل اینکه غرض مولا از دفن داعی شد من سراغ دفن رفتم.

راه دیگر اینکه مولا به خود مقدمه امر کرده. داعی من امر غیری باشد. میگوید برای چه داعی ات امر غیری باشد؟ چون اگر امر غیری را و آنی که مرا به آن دعوت کرده بیاورم در نتیجه به ذی المقدمه میرسم.

ان قلت لبش همان شد. قلت در او امر نفسی هم لبش همان است. مگر در دفن میت همان نشد.

حال کسی میگوید امر غیری اصلاً دلیل ندارد کما اینکه ما گفتیم امر غیری عقلاً دلیل ندارد. چون خود امر نفسی غرض از امر غیری را تحصیل میکند. چون غرض از امر غیری حرکت نحو المقدمه است خب این حرکت را امر نفسی هم میتواند بیاورد. اگر مقدمه هم واجب نبود باز خود دفن میت میگفت برو بیل و قبر و... بخر و دفنش کن.

اگر این امر داعویت ندارد برای چه امر میکند؟

ببینید قائل به وجوب مقدمه دلیلش این است: یا مقدمه وجوب شرعی دارد یا وجوب شرعی ندارد. اگر وجوب شرعی ندارد لجاز ترکیه پس در ظرفی که ترک مقدمه جایز باشد اگر شارع ذی المقدمه را بخواهد باطل است.

حال این برهان ولو باطل است ولی میگوید امر غیری باشد تا مکلف فکر نکند ترکش جایز است. این مقدمه را آورده به خاطر امر غیری و مولا امر غیری کرده که مقدمه ترک نشود پس اگر داعویت ندارد چرا امر کرده؟ و این حرف بسیار عجیبی است که در عین اینکه امر باشد ولی داعویت نداشته باشد. دو سوال اینجا مطرح است:

یکی اینکه امر غیری مجبور است. مجبور است دو معنا دارد:

یکی اینکه مجبور است یعنی عقلاً نمیتواند امر کند؟ اگر امر نکند معنایش این است که ترک مقدمه جایز است پس امر غیری داعویت دارد.

دوم اینکه مجبور است یعنی به خاطر ذی المقدمه مجبور است به مقدمه امر کند. چرا امر میکند؟ به خاطر اینکه مکلف مقدمه را ترک نکند خب این شد عین داعویت. پس باید مجبور بودن را معنا کنیم.

آن چه ما و خواجه نصیر الدین اشکال کردیم این بود که امر به مقدمه مشقت زائده نمی آورد. اینجا سوال میکنیم چرا باید مولا مجبور باشد؟ قائل اینگونه میگوید اگر به مقدمه امر نشود مکلف خیال میکند ترکش جایز است، ترک مقدمه که شد اتیان ذی المقدمه محال میشود چون قدرت ندارد. میگوییم خود این حرف افتاده در آن که پس من امر به مقدمه میکنم تا تو فکر نکنی مقدمه جایز است بلکه باید مقدمه را بیاوری.

اشکال: کسی بگوید چرا خودتان را اذیت میکنید مگر شما نگفتید داعویت امر را کنار بگذارید چون داعی یا اعطاء ثواب است یا عقاب است یا اهلیت عبادت است خب شما ثواب و عقاب را بر امر غیری زدید اهلیت هم که معنا ندارد و لذا شما باید دلیل بیاورید و همانطور که گفتید حرف های منکرین داعویت امر غیری مثل این است که کسی منکر روز باشد حرف های شما هم همین طور است.

میگوییم: حق باشماست. داعی یا اعطاء ثواب است یا دفع عقاب است یا اهلیت للعباده است لکن داعی اعطاء ثواب است.

ما در جواب آقای نایینی یک کلمه گفتیم که به درد اینجا میخورد: اخوند در تعریف واجب غیری اشکال کرد که اگر این باشد لازم میاید اکثر واجبات غیری باشند به خاطر اینکه اکثر واجبات غیر از معرفته بالله به خاطر مصلحت واجب شده پس خودش مطلوبیت ندارد. آقای نایینی تفصیل داد:

تاره از قبیل اسباب تولیدیه است که باید امر به مسبب شود و تاره از قبیل اسباب غیر تولیدیه است. همان جا گفتیم مولا دوراه دارد:

میگوید: من میخواهم او را بکشم، دو راه دارم: یکی اینکه به عبدم بگویم او را بکش یکی اینکه بگویم تیرش بزن در هر دوراه به نتیجه میرسم برای چه امر باید به مسبب تعلق بگیرد. به عبدم میگوید برای چه ویزامیگیری میگوید میخواهم حج بروم، پارسال حج رفتی، خب مستحب است. حج ثواب دارد ولی تا ویزا نگیرم امکان حج رفتن نیست. ثواب همانگونه که مرا به سمت حج حرکت میدهد به سمت ویزا هم میفرستد.

داعی باید ثواب باشد اما لازم نیست بر خود عمل باش بر خود عمل باشد یا کاری میکنم که منجر به ثواب شود. مثل اینکه کسی شنیده که در میدان 72 تن مرغ میدهند که محرک این شخص مرغ است ولی معنایش این نیست که همان موقع باید بدهند. تمام اشتباه همین است ما که میگوییم داعی ثواب است نه اینکه ثواب فقط بر عمل باشد بلکه ثواب یا بر عمل یا چیزی که ملازم با عمل باشد. به عبدم میگوییم ویزا امر غیری است ثواب ندارد میگوید بله ولی چون مرا به ذی المقدمه میرساند و به ثواب میرساند. عقاب هم همین است چون اگر امر غیری را امتثال نکند مقدمه آورده نمیشود و در نتیجه به ذی المقدمه نمیرسم.

بله گاهی کاری است که نه خودش ثواب دارد و نه منجر به ثواب میشود، این درست است.

ثانیا کی گفته مقدمه ثواب ندارد بلکه اگر امر غیری داشت میتوان گفت مشمول آیات و روایاتی است که میگوید من- طبع الله و رسوله- و یخشه و یتق فاولئک هم- الفائزون قریب به- این مضمون که قبلا خواندیم.

علاوه بر آن مقدماتی داریم که ثواب مثل جهاد و زیارت امام حسین و قضا حاجت مومن و... هست.

یک کلمه از اینهایی که میگویند امر غیری داعویت ندارد پس چرا شارع امر کرده.

بله یک وقت میگویید امر غیری دلیل ندارد چون همین کاری که امر غیری مرا به آن دعوت میکند امر نفسی هم مرا به آن دعوت میکند این درست است و دلیل بر این است که مقدمه امر ندارد ولی اگر شارع امر کرد میآورد دیگر.

چون عرض کردم به قول آقای ایروانی اگر امر داعویت نداشته باشد جعل ان لغو است پس اگر امر باشد قطعاً داعویت هست و اگر امر نباشد بحث دیگری است.

یک کلمه هست: ما در جواب آقای نایینی که از تعریف مشهور عدول کرد و گفت واجب غیری یعنی ما یترشح وجوبه عن وجوب واجب آخر بعد مالین را دو توجیه کردیم:

یک توجیه این بود که اصلاً مولا کاری انجام نمیدهد. حتا بنابر ان توجیه باز امکان داعویت هست چون وقتی خدا میفرماید اقیموا الصلاه چرا عقلاً میگویند از این امر غیری در میاید و چرا در امر غیری هم انشا شده؟ دلیلش این است که چون امر غیری انشا نشود ممکن نیست یا متفاهم عرفی این است خب اگر این داعویت نداشته باشد چه متفاهم عرفی است؟

تمام کلام این است که یک وقت کسی اشکال در وجوب مقدمه میکند یک بحث است. ولی اگر امر غیری را قبول کردی و در عین حال گفتی داعویت ندارد مثل آقای صدر میگوییم یک کلمه در کلماتتان جواب میدادید که اگر داعویت ندارد چرا جعل کرده؟ این ان قلتی که اخوند و آقای ایروانی و ... فرمودند و باید می آوردی را شما در کلامت طرح نکردی؟

پس اصلاً انکار داعویت امر غیری محال است. بله کسی اگر بگوید اصلاً امر غیری نیست مثل حاج شیخ اصفهانی که میگویند بالعرض و المجاز خب این حرف دیگری است.

اما اگر کسی گفت امر غیری امری است جدای از امر نفسی ولو امر نفسی داعی شده، سپس بگوید داعویت ندارد این قبول نیست.

هذا تمام الکلام در اینکه امر ثواب دارد یا عقاب دارد یا...؟ این بحث ها گذشت. حالا شبهه ای که هست اینکه:

وضو غسل تیمم هم امر غیری دارد و هم داعویت دارد و مانده اند چکار کنند، امر غیری که ثواب و داعویت ندارد و ما طهارات ثلاث را چکار کنیم.

با عرائض ما اصلاً این بحث جا ندارد. چون ما گفتیم چه اشکال دارد خدا بر امر غیری ثواب دهد روایت در زیارت امام حسین هست خب اینجا هم باشد قصد قربت هم که دارد. و لکن چون اخوند و

دیگران گرفتار شدند دو اشکال و جواب هست که حتما به فرمایشات شیخ اعظم در مطرح الانظار  
مراجعه کنید نوشته های ما را هم ببینید.